

توجه اینجاست که همین «اعلامیه‌ی جدائی» به شیوه‌ای قدیمی ساخته شده است. بدین ترتیب آهنگ دیگر دارای دو صورت است، از یکسو به روز و آینه‌دیده مینگرد - برای دریافت حرف تازه -، و از سوی دیگر پیوند خویش را با گذشته و اشکال قدیمی نبریده است. در همین شعراول، آتشی آنقدر به شیوه‌ی کاروزبان تسلط دارد که خواننده بی‌هیچ تردید بپذیرد که او در آن دنیای قدیم نیز قدمی زده و طی‌طریقی کرده است. آنچه از این آزمون برای آتشی و شعر نوی او میراث میرسد زبانی رسا و مبین و تسلطی جالب توجه بر آن است.

۳

معمولاً کسانی که در شعر از شیوه‌ای به شیوه‌ی دیگر نقل مکان می‌کنند، آثار خود را در شیوه‌ی جدید بطور مستقل عرضه می‌دارند. اما آهنگ دیگر از این خصوصیت برخوردار نیست و در آن شعر نوی میانه‌رو، کنار شعر نوی نیمائی، و شعر آزاد در کنار شعر سپید آمده است. همین بی‌درو پیکری کتاب، موجب میشود که خواننده بر احتی‌چگونگی تحولات شعری آتشی را تعقیب کند.

اشعار هیچ‌کدام از کتاب‌های آتشی بر حسب تاریخ سرودن آنها مرتب نشده‌اند و چنین تاریخ‌هایی نیز در دست نیست اما می‌توان از راه طبقه‌بندی اشعار و مقایسه‌ی آن طبقات با یکدیگر آنها را مرتب نمود.

دو کتاب آتشی مجموعاً ۸۱ شعر دارند (۳۵ شعر در آهنگ دیگر و ۴۶ شعر در آواز خاك). ابتدا لازم است اشعار کتاب آهنگ دیگر را مطالعه کنیم. در این این مطالعه به چند طبقه یا دسته از اشعار برمی‌خوریم که هر يك زیر بنای بوجود آمدن طبقه‌ی بعدی میشوند.

۴

در ابتدای کار آتشی جوان و با استعداد، بی‌خبر از جنبه‌ی هنرمندانه‌ی شاعری، با تکیه بر شناسائی شعر رایج و محبوب روز، یعنی شعر شاعران میانه‌رو، کار خویش را آغاز می‌کند:

از عمق شب ستاره‌ای آمد نفس زنان
در موج اشک‌های من افتاد و جان سپرد

نخستین کتاب منوچهر آتشی «آهنگ دیگر» نام دارد (۱۳۳۹)، و پس از هفت سال کتاب دوم او «آواز خاك» (۱۳۴۶) منتشر میشود. بدین ترتیب آواز خاك دوره‌ای هفت ساله را در برمی‌گیرد که در آن منوچهر آتشی در محدوده‌ی فضائی که با آهنگ دیگر ارائه داده بود، بعنوان يك هنرمند خلاق زندگی کرده است.

آتشی در آهنگ دیگر جهانی را کشف میکند که باید سالها در آن دم زده، بمشاهده پرداز و باغور در جزئیات آن، شیرهی خلاقه‌ی بالقوه‌ی آن را استخراج کند و درون این جهان تو دار مزبور را بیرون کشد و بر رخ ما بکشانند.

۵

«آهنگ دیگر» آتشی با شعری بهمین نام آغاز میشود و شاعر، با بیانی سخت روشن، شعر خویش و مشخصات آن را شرح میدهد. او اعلام میدارد که آماده‌ی پذیرفتن و بکار بردن «مضامین و محتوی‌ها»ی تازه است، لکن جالب

چون چشم آهوئی که بسرچشمه‌ای رسید
چون قلب آهوئی که بسرچشمه‌ای فسرد (۱)

می‌بینیم که غزلسرای سابق، چاره پاره ساز و دنباله روی خواست روز شده است. در این دوره شعر آتشی حاکی از یک استعداد کور و دست نخورده است که باید با شناخت کامل ضرورت‌های طبیعی تحول آزاد گردد. از این دوره حساسیتی برای شاعر جوان باقی می‌ماند، که بعدها، اگر چه عنصر غالب شعر او نخواهد بود، لکن پایه‌ای برای دوام و بقای کلیت شعر او خواهد شد.

©

این سلیقه‌ی گراینده به خواست‌های رایج روز در مورد شکل شعر نیز صادق است. آتشی شکستن اشکال کهنه را نیز بشکلی راحت و بی‌مقاومت، و در نتیجه فکر نشده، می‌پذیرد، بی آنکه در نتیجه‌ی تغییر محتوی این دگرگونی ضروری شده باشد. بعبارت دیگر او همان حرف‌های گذشته را خیلی راحت در اشکال تازه نیز می‌زند:

من رهنورد کوه غروبم بباغ صبح
پای حصار نیلی شب‌ها دویده‌ام
از لاشه‌های گند هوس‌ها رمیده‌ام
مستان سرشکسته‌ی در راه مانده‌ام
با ضرب‌های سیلی - سیلی سرزنش!
هشیار کرده‌ام. (۲)

¶

اما زندگی او را وادار می‌کند تا بمسایل جدی‌تر و تازه‌تری رو کند.

۱ - منوچهر آتشی - کتاب «آهنگ دیگر» - ناشر رضا سیدحسینی -

۱۳۳۹ - شعر «غبار خواب» - ص ۱۰۰

۲ - همان کتاب - شعر «بیدار» - ص ۱۲۷

این مسایل البته هنوز در قلمر و هنر و شعر نیستند، بلکه هنر و شعر بعنوان عناصر متأثر از این تازگی‌ها باید تغییر یابند. نوعی آشنائیست با فقر محتوی سابق و نوعی بیش یافتن است نسبت به حقایق جاری اطراف:

من راندگان بارگاه شاعران را
در کلبه‌ی چوبین شرم می‌پذیرم
من قصه می‌پردازم از جغد
این کوتوال قلعه‌ی بی‌برج و بارو
.....

از خاک می‌گویم سخن، از خار بد نام
با نیش‌های طمنه در جانش شکسته. (۱)

∇

بدین ترتیب آتشی درهای شعرش رامی‌گشاید تا به «هوای تازه» اجازه‌ی ورود و عبور دهد. او عناصر جدید را در شعرش استخدام می‌کند، غافل از اینکه چون این عناصر جای گرفتند، قوی خواهند شد و خانه را یکسره در تصرف خویش در خواهند آورد و به دخل و تصرف در آن خواهند پرداخت. باین دلیل است که بزودی قوت بالقوه و محتوم این «هوای تازه» بندها را می‌گشاید و به فعل درمی‌آید و خویش را بر سراسر شعر آتشی تحمیل می‌کند. آتشی که عناصر جدید را اسیر کرده بود، خود بزودی اسیر آنها میشود و خود را به این التهاب گریز ناپذیر تسلیم می‌کند:

با تپه‌های سوخته‌اش، بانرسته‌ها
با موج ماسه‌های برشته
با سینه‌اش گذرگه اسبان بادها
دشتی، فریب‌خورده‌ی هرابر.

.....

پرواز شادمانه‌ی مرغان شادبال

۱ - شعر «آهنگ دیگر» - ص ۹

پایان تشنگی را فریاد میکند
برزیگر زمستان
صحرای لخت سوخته اش را
آباد می کند. (۱)



در اینجا است که آتشی می فهمد چرا باید لباس تازه برای حرف تازه داشت، و ضرورت این تغییر را نیز می فهمد. اومی فهمد که با دست کاری در شکل شعر چگونه می توان به درون و بیرون آن وحدتی هماهنگ بخشید و چگونه خلق شعر، هم در درون آن و هم در شکل ظاهر آن صورت می پذیرد. ادیب شاعر، هنرمند نیز میشود:

من گذرگاه طپش های فراموشم
پاسدار چشم های کنجکاو، معبر پاهای پر رفتار
سنگ بیدارم. (۲)



اما بزودی دانش تازه، پرواز بی هدف و عجولانه را موجب میشود. آتشی قدم بشهری نهاده است که هیچ کجای آن برایش آشنا نیست او حوصله ی تحمل و شناخت ندریجی آنرا ندارد و شتاب زده می خواهد تا همه ی کوچه و پس کوچه های آن را زیر پا گذارد. می خواهد پرواز کند و تمام پهنه ی خلاقیت را در نوردد. پس باید تجربه کند، بیازماید، بعد خسته و پخته شود تا قرار گیرد. آتشی عجولانه بزبان عامیانه شعر می گوید:

یه مرغ سبز زبیا
رو بام ما نشسته
غریب و گیج و تنها

۱ - شعر «دشت انتظار» - ص ۲۸

۲ - شعر «گذرگاه» - ص ۸۶

چش تو افق بسته ... (۱)

و پا وزن را رها می کند تا «شلنک انداز» در فضای «بی وزنی» بگردد:

دیوار آرامشی درمن فروریخت

- انسان که بنائی سست و باران خورده در شب -

و پائی موزی و خرابکار در تاریکی ازمن گریخت ... (۲)

اما زبان عامیانه راجه زود و خوب رهای کند و شعر سپید را - که پرداختن به آن نشانه ی دید جستجو گروبی تعصب آتشی است - در خور فکر شاعرانه اش نمی یابد، چرا که آتشی بهر حال باید به مدد يك امر خارجی - وزن مثلا - به تفکر و تخیل رسد. بی وزنی یعنی تعهد همه ی کلیت شعر و این، «تماشاگرا» ی محدود را به شکست میکشاند.



آتشی قراری می گیرد و در حوزه و قلمروی به شعر می پردازد که استعداد بارورش را در آن با توفیق آزموده است. در همین قلمرو است که شعر او ج می گیرد و همه ی تجربه های خلاقه ی شاعر بجرکت می آید:

پنجره های عبوسش تشنه ی يك پرتو امید

- برق شلاقی به پشت اسب

برق سنگی زیر نعل گرم -

زندگی بر گرد اوسنك است و سنك افشان. (۳)

و با تمرین در همین قلمرو است که آتشی توفیق می یابد تا در میان شعبه های گوناگون شعر نوی نیمائی مقامی را نیز بخود اختصاص دهد، بعنوان ایجاد

۱ - شعر «قصه ی مرغ سبز» - ص ۵۵

۲ - شعر «احساس» - ص ۱۱۱

۳ - شعر «قلعه» - ص ۷۵

کننده ی يك مکتب و بعنوان شاعری با سبک مستقل و متعالی :

خورشید بارها بگذرگاه گرم خویش
از اوج قلعه بر کفل او غروب کرد
مهتاب بارها بسراشیب جلگه‌ها
برگردن سطرش پیچید شال زرد . (۹)

۱۱

بدین ترتیب می‌بینیم که آتشی در آهنگ دیگر شاعری جستجو گراست که تنها در معدودی از اشعار خود فرصت هنرمند بودن و ماجراجویی‌های هنری را داشته است . جولان حقیقی و راستین او در این عرصه می‌ماند برای سالهای بعد از ۱۳۳۹ که حرکت در آن‌ها محوری از پیش ساخته یافته است و شاعر می‌تواند با فراع بال برگرد این محور و در محدوده‌ی شعاع آن حرکت کند .

آتشی شاعر در عین داشتن قدرت خلاقه‌ی انکارناپذیر و زبانی گیرا و روشن، متأسفانه از دورپروازی فکر برخوردار نیست . آنچه او را به «تماشاگرائی» و بیان مشاهدات میکشاند محدودیت پرواز طائر فکر اوست . اما این «تماشاگرائی» محدودیت شعر او را جبران نخواهد کرد، زیرا نگاه کردن به بیرون و پرداختن به تجربه‌های مستقیم و صیقل دادن و عمیق کردن آنها نیز خود بخود عملی محدود خواهد بود .

آتشی از روزنی بسیار تنگ می‌نگرد و بجهان می‌اندیشد . در روبروی او دشت سوخته‌ی «دشتستان» (زادگاهش) گسترده است ، خاموش و بی‌افسانه ، و آتشی مرثیه‌ی از دست رفته‌های این دشت وسیع را می‌سراید .

۱۲

آری ، آتشی سراینده‌ی داغدار از دست رفته‌هاست :

قلعه دیگر نیست

قلعه‌ای گویا نبودست آنچنان که رفت
مرز تا مرز افاق دشت است و دشت و دشت
مرز تا مرز افاق باد است و باد و باد
برگی از هامون نمی‌جنبد
راه در خواست ... (۱)

و پس از هفت سال «آواز خاک» او نیز با چنین مرثیه‌ای آغاز میشود :

این ابرهای سوخته‌ی سو گوار
تابوت آفتاب را به کجا میبرند ؟
این بادهای تشنه ، هارو حریص وار
دنبال آبگون سراب کدام باغ
پای حصارهای افق سینه می‌درند ؟ (۲)

۱۳

بدون شك خصوصیات ویژه‌ی کتاب «آواز خاک» قبلاً در کتاب «آهنگ دیگر» فاش شده و بهمین دلیل کتاب دوم آتشی تازگی لازم را در بر ندارد . اشعار این کتاب، بخاطر تکراری بودن محتوی ، نمی‌توانند آزمون‌ها و تجربه‌های بسیار جالب توجه او را بطور کلی به رخ خواننده بکشانند . در اینجا آتشی برای آنکه هنرمندانه شعر بسراید «بهبانه» کم دارد ، پس بسوی همان بهانه‌ی قدیم رو می‌کند و همان مناظر را با چشمی گشوده‌تر و مجرب‌تر می‌بیند و عرضه میدارد . پس اگر در «آواز خاک» چیزی برای روبروشدن و بررسی وجود داشته باشد همین «بیش» تازه است که «روش» جدیدتری را به استخدام خویش در آورده است . آتشی در این کتاب از «تفسیر و تحلیل و تحلیل منطقی» دست می‌کشد و پر ندهی فکری را به جولانی آزادانه‌تر وامی‌دارد و محتوی تکراری را که آن زمان بی‌واسطه ارائه میشد ، به بند بازیهای شاعرانه میکشد .

۱ - شعر «قلعه» - ص ۷۵

۲ - مشوچهر آتشی - کتاب «آواز خاک» - انتشارات نیل - ۱۳۴۶ - شعر

«پرسش» - ص ۶

۹ - شعر «خنجرها ، بوسه‌ها ، پیمان‌ها» - ص ۱۴

۱۴

آنچه ویژه‌ی شعر آتشی‌ست وجود زبانی راحت و ساده ، کلمات جدید و بکر و تصویرهای ناب درخشان با پرشهای غریب و بدیع ذهنی‌ست :

امروز

– فرسوده – باز گشتم از کار،

اما

لب‌های پنجره

به پرسش نگاهم

پاسخ نگفت

و چهره‌ی بدیع تو

از پشت میله‌های فلزی

نشکفت . (۱)

ویا :

در تپه‌های آنسوی گردان

در کنده‌ی شناور «خرگه‌ی

– از روزگار خون –

ماری دوسر، بچله

لمیدست . (۲)

ویا :

گفت : کردار نیک

و هزاران نشاء سرو

۱ – همان کتاب – شعر «بی‌بهار سبز چشم تو» – ص ۶۵

۲ – شعر «ظهور» – ص ۱۳۴

جوف شمشیر بار کن ! (۱)

۱۵

شعر آتشی بمعنی دقیق کلمه شعری «تماشاگرا»ست و بهمین دلیل در سطح بسیار بعیدی می‌توان آن را بهانه‌ی «تمثیلی» برای بیان حرفی دانست . او فضائی دقیق را می‌آفریند که بخاطر زنده بودنش شدیداً القاء کننده است و در عین حال ذهن علاقمند را به معنائی ثانوی – در خود آن ذهن – راهبری می‌کند . شعر آتشی، با همه‌ی فریبندگی ظاهری، از سبیل و تمثیل عاری بوده و هر کجا که جز این است ، حرف رو و آشکار است :

اسبش به بوی خصمی نامرئی

سم کو بید

وسوی اسب یال افشان تندیس

شیهه کشید . (۲)

۱۶

و اشاره‌ای کنیم به شعر بسیار زیبای «ظهور» که در بخش تمام کتاب را تحت – الشعاع قرار داده‌است . نوعی «لورکا» بازی، «ترکمنی نادرا» برای «سازی، و «اجتماعی» پردازشی بسیار قوی و مؤثر :

عبدوی جط دوباره می‌آید

– با سینه‌اش هنوز مدام عقیق زخم

.....

بهت نگاه دیر باور عبدو

هنوز هم

احساس درد را به تأخیر می‌سپارد

خون را

۱ – شعر «نقش‌هایی بر سفال» – ص ۱۶۲

۲ – شعر «گلگون سوار» – ص ۵۰

هنوز عبود - از تنگجین شال -

باور نمی کند :

«پس خواهرم ستاره چرا در رکابم عطسه نکرد ؟»

آیا عقاب پیر خیانت

تازنده تر

از هوش تیز ابلق من بود؟» (۱)

و آتشی دفتر آواز خاک را فرومی بندد با میراث ارجمندی برای شعر نوی

نیمائی و شعر فارسی بطور کلی . اودرمکتب خویش سخت جا افتاده است و از این

پس در حول همین محور خواهد گشت .

فصل بیست و نهم

مطالب این فصل قسمت هائی است از:

«نقد شعر منوچهر آتشی» - از اسماعیل نوری علاء - دفترهای روزن -

شماره ۲ - بهار و تابستان ۱۳۴۷